بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

گفتیم یکی از مبانی فقه و اجتهاد همان بحث جامعیت شریعت است چه در حوزه تکوین و چه در حوزه تشریع البته در حوزه تشریع آن جزء مبانی فقه می‌شود منتهی ما بحث تکوین آن را می‌گوییم چون در خیلی از اجتهاد در فلسفه و مباحثی کلامی و فلسفه نیازی به این بحث است گفتیم که مستندات جامعیت را بخش اول در مسائل توصیفیات می‌گوییم گرچه ضمناً تشریعات هم روشن می‌شود. مستندات این جامعیت و اعتبار تام گفتیم آیات است که به سه آیه اشاره کردیم آیه 89 سوره نحل، آیه 111 سوره یوسف و آیه 38 انعام.

آیه اول این بود که «نَزَّلْنا عَلَیک الْکتابَ تِبْیاناً لِکلِّ شَی‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمین‏» قبل و بعدش راجع به شهادت بود که «وَ جِئْنا بِكَ شَهيداً عَلى‏ هؤُلاء» و آیه 111 سوره یوسف هم «وَ تَفْصيلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ» دارد که می‌فرماید: «لَقَدْ كانَ في‏ قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ ما كانَ حَديثاً يُفْتَرى‏ وَ لكِنْ تَصْديقَ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصيلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ» در سوره انعام هم «ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ء» دارد در سوره نحل دارد که تبیان همه چیز است در سوره یوسف تفصیل همه چیز است در سوره انعام می‌گوید که چیزی را در کتاب باقی نگذاشتیم البته کتاب در اینجا یک احتمالش این است که قرآن است احتمالات دیگر هم دارد بنابراین منظور قرآن باشد به بحث ما ارتباط پیدا می‌کند هر سه آیه یک بحث کلی دارد و آن بحث کلی این است که اگر بخواهیم به ظاهر اولیه آن اخذ کنیم این را نمی‌شود پذیرفت برای اینکه در مقام واقع ما می‌بینیم که نمی‌شود بگوییم اشیاء با عمومش در قرآن بیان شده یا فصل حق و باطل شده یا آشکار شده وجود دارد «ما فَرَّطْنا» می‌گوید فروگذار نکردیم و آن دو آیه می‌گوید تفصیل و تبیان است این یک مقدار دلالتش اعم از این‌هاست ممکن است این «ما فَرَّطْنا» با دلالت ظاهری یا با دلالت باطنی باشد و هر دو را می‌تواند بگیرد ولی آن دو آیه که تفصیل و تبیان دارد ظهور اولیه آن این است که آشکار و وضوح و بین و روشن در قرآن وجود دارد این آیاتی بود که در اینجا تمسک کردیم با این تفاوت که این آیه با آیات داشت گفتیم که این دو آیه اول یعنی تفصیل و تبیان لکل شیء با اطلاقش نمی‌شود پذیرفت چون این طور نیست که همه چیز آشکار و روشن در آیات آمده باشد همه چیز هم مقصود هم تشریع است و هم تکوین همه حقایق عالم تکوین و تشریع کل شیء است بنابراین گفتیم که در این دو آیه ظاهر اولیه آن را نمی‌شود پذیرفت یا باید قیدی به شیء بزنیم یا تقلید کنیم تبیان و تفصیل را به این بیان که جمع این دو تا ظهور باهم با واقعیت خارجی سازگار نیست که بگوییم ما واقعاً‌ نمی‌بینیم با دلالت آشکار بیان و تبیان و تفصیل نسبت به همه معارف و حقایق تکوین و تشریع باشد این واقعیت نیست پس وقتی نیست باید یک جوری دلالت را اصلاح بکنیم که از این مناقضه ظاهریه بیرون بیاید و باید یک قیدی بخورد یا باید بگوییم همان‌طور که در تفسیر مرحوم علامه در ذیل 89 سوره نحل در جلد 12 آمده است که بگوییم مقصود از «شیء»، «کل شیء مؤثر فی سعادة الانسان» است هر آنچه که در راستای هدایت و سعادت انسان نقشی داشته باشد آن مقصود و منظور است پس این آیه می‌فرماید که آنچه برای سعادت و هدایت است ما در قرآن بیان کرده‌ایم این تااندازه‌ای حل می‌شود البته اشکال دیگری باز باقی می‌ماند که بعد به آن می‌پردازیم در بحث تشریع و تفصیل کل شیء هم همین‌طور اگر این باشد حل می‌شود اگر هم کل شیء را به اطلاقش بپذیریم ولی تفصیل و تبیان را بگوییم که منظور تبیان و تفصیل لکل أحد نیست بلکه تبیان و تفصیل للناس أو للرسول أو للامام است پس تبیان و تفصیل مقید می‌شود به قید للناس أو للرسول أو للامام اطلاق ظاهر اولیه آن این است که تبیان همگانی باید باشد ولی ما می‌گوییم که تبیان همگانی یا تبیان خاص برای رسول کما اینکه در بعضی روایات دارد که می‌گوید مثل اینکه من کف دستم را می‌بینم این جور حقایق را از قرآن می‌بینم پس بنابراین یا باید ظهور تبیان و تفصیل را عوض بکنیم یا ظهور کل شیء را عوض بکنیم این قید بخورد یا دیگری قید بخورد کدامیک از این دو تا اولی است این به لحاظ فرمولی قضیه این طور است که ما برای رهایی از یک ناسازگاری درونی صدر و ذیل آیه باید یک قیدی را اینجا بیاوریم کدام را مقید بکنیم کدام اولی است مرحوم علامه و خیلی‌ها دارند که همان اولی چون قرائن حکم موضوع اقتضا می‌کند ترجیح اولی را لو خلینا و انفسنا ما اولی را باید ترجیح دهیم برای اینکه در کتابی که برای هدایت و هدی و بشری است این قرائن موضوعی مناسبات حکم موضوعی اقتضا می‌کند که در همین عالم می‌گوید همه چیز را مثل اینکه در کتاب قانون یا فیزیک یا فلسفه بگوید که من همه چیز را در این کتاب آورده‌ام همه چیز را آوردم یعنی همه چیزی که با این هدف مرتب است و در حول این موضوع و هدف است و اینجا موضوع چون «ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقين‏»(بقره/2) کتاب هدایت است پس این یک قرینه حالیه و مقامیه است و قرینه داخلیه‌اش هم این است که اگر قبل و بعد آیات را ببینید می‌گوید که «تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَهً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمین» این یک وجه که با قرائن مقامیه و حالیه است اما وجه دیگر این است که دومی را ترجیح دهیم که تبیان و تفصیل همه چیز را بگیریم اما لازم نیست که للناس برای همه باشد ممکن است که این تبیانیت و تفصیلیت آن مفهوم همگان نباشد و خواص از انسان‌ها آن را بفهمند که شاید در اینجا آن قید را ندارد که می‌گوید که ما همه چیز را قرار دادیم در قرآن ولی اینکه همه آن را بفهمند را نگفته این خودش اطلاق دارد شاهد روایات است درواقع بعد از آیات به روایات می‌پردازیم و این روایات هم مستقلاً قابل‌بحث است و هم اینکه به نحوی ما ربطش دادیم با آن احتمال دوم ببینیم روایات این احتمال دوم را تقویت می‌کند یا نه معمولاً در این روایات چون در تفسیر و به نحوی با خود آیه تبیان ارتباط دارد ما بحث روایی را اتصال دادیم به آخر همان بحث آیات مرحوم علامه هم اشاره‌ای دارند که ولکن در روایات «لو صحت» گفته‌اند که قید «لو صحت» دارد چیزی است که مثلاً معنی را عوض می‌کند، نه هر چه در هدایت نقش دارند آورده است و لو هر چه در عالم تکوین و تشریع است در قرآن و کتاب وارد شده است.

# ادله روایی

منبع اصلی بخش عمده‌ای از روایات اصول کافی است و چند روایت هم در تفسیر عیاشی در ذیل همین آیه سوره نحل است بعد این روایات که در اصول کافی و در تفسیر عیاشی است در تفسیر نور الثقلین جمع شده در ذیل آیه سوره نحل بنابراین اصول کافی جلد اول صفحه 59 که این روایات در آنجا آمده است و منبع بعدی که همه این‌ها را جمع کرده و چند تا هم اضافه کرده تفسیر نورالثقلین در ذیل آیه 89 سوره نحل است بعد کتاب وافی مرحوم فیض که آنجا «بیان»‌های خوبی هم دارد در جلد اول صفحه 260 به‌عنوان بابی که در همین‌جا می‌خوانیم دارد خصوصیات وافی این است که «بیان» های زیبایی دارد وبیان عقلی هم از ملاصدرا نقل کرده است و وسایل الشیعه هم در جلد 18 آمده و جامع احادیث شیعه جلد اول صفحه 259 که بعد آن‌ها را می‌خوانیم این منابع روایی در اینجاها آمده و در دو سه تا کتابی که آورده بودم و معرفی کردم که هم در مبانی کلامی اجتهاد و هم در مقالات کنگره فقهی حضرت امام جلدی که مربوط به جامعیت دین است که معرفی کرده بودم یک منبع دیگر بولتنی است که سازمان فرهنگ و ارتباطات دارد که یک بولتنش به‌عنوان فلسفه فقه است که مجموعه مقالات فارسی و عربی و مصاحبه‌ها را در آنجا جمع کرده است البته این بحث در آنجا خیلی نیامده است ولی به‌طورکلی یکی از منابع بحث ما است و قابل‌استفاده است این کتاب‌هایی که الآن گفتیم.

 در بحث جامعیت و احادیث بود برمی‌گردیم به اصول کافی که از مهم‌ترین منبع اصل در روایات مربوط به جامعیت است سؤالی که ما در اینجا داریم این است که آیا این جامعیت که در روایات تأکید شده یا آیا این جامعیت نسبت به گزاره‌های توصیفی است یا تشریعی یا هر دو را می‌گیرد یا مخصوص تشریعی است این جامعیت مخصوص قرآن است یا قرآن و سنت است این‌ها سه چهار تا سؤالاتی است که قبلاً هم در احتمالات آورده بودیم ما برای پاسخ به این سؤالات می‌رویم سراغ این روایات این مجموعه روایاتی است که غیر از آیات به آن‌ها استشهاد شده برای جامعیت با دایره‌های متفاوتی که مقصور است ضمن اینکه این‌ها شاهد قرار داده شده برای احتمال دوم درآیات منتهی این‌ها خودشان استدلالات و ادله مستقلی‌اند ولی درعین‌حال شاهدی هستند برای احتمال دوم در آیات چون اگر ما بودیم و ظاهر اولیه بیشتر ذهنمان به‌احتمال اول می‌رفت ولی با این روایات ممکن است احتمال دوم را بپذیریم حالا اصل روایات جلد اول اصول کافی کتاب فضل العلم باب الرد الی الکتاب و السنة و انه لیس شیء من الحلال و الحرام و جمیع مایحتاج الناس الیه الا و قد جاء فیه کتاب أو سنة در صفحه 59 ده حدیث در این باب آمده که ما برای توضیح و تفسیر مسئله باید همه ده حدیث را یکی یکی از حیث سنداً و دلالةً بحث می‌کنیم

## روایت اول

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حدید عن مرازم عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال:‌ «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ حَتَّى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ- إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ».[[1]](#footnote-1)

### بررسی دلالی و سندی

«لو» در اینجا برای تمنی است؛ همه چیز که نیاز بوده در قرآن آمده به‌گونه‌ای که کسی نتواند تمنی بکند که ای‌کاش این در قرآن آمده بود همه چیز آمده الا یا الا (آگاه باشید) که مرحوم فیض در وافی ألا خوانده است که آگاه باشید که در هر چیزی که به آن نیاز دارند آیه‌ای و حدیثی وارد شده است این حدیث از نظر سند بی‌اشکال نیست و کل این ده حدیث را یکی یا دو تایش را می‌شود پذیرفت معمولاً به نحوی اشکال دارند در این حدیث محمد بن یحیی قابل توثیق است احمد بن محمد بن عیسی قابل توثیق است و مرازم هم که از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند توثیق دارد علی بن حدید که روایاتی زیادی هم از ایشان در کتب فقهی مواجه می‌شویم توثیق خاص ندارد بله توثیق عام دارد از باب رجال کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم قمی که در هر دو کتاب اسم علی بن حدید آمده است کسانی که توثیق عام رجال کامل الزیارات علی بن ابراهیم را قبول داشته باشند علی بن حدید می‌شود موثق به توثیق عام و آن وقت این روایت معتبر می‌شود اما این نظریه مورد خدشه قرار گرفته و قبول نداریم این نظریه را فلذا علی بن حدید بی توثیق است چون توثیق عام کامل الزیارات علی بن ابراهیم را قبول نداریم فلذا این روایت سندش بنا بر نظر پذیرش رجال کامل الزیارات علی بن ابراهیم می‌شود معتبر اما بنا بر آنچه ما آن را مناقشه کردیم و حتی خود آیت‌الله خویی که در اوایل معتقد به این بودند و در اواخر عمرشان برگشتند بنابراین نظریه علی بن حدید بی‌توثیق می‌شود فلذا سند این روایت اعتباری ندارد کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم دو تا کتابی است که در مقدمه‌اش جمله‌ای آمده که به آن استشهاد کرده‌اند عده‌ای برای اینکه آن توثیق عام همه رواتش است و عده‌ای از اخباری‌ها به آن معتقد بودند در دوره ما هم آقای خوی در مدت مدیدی به همین اعتقاد داشته و بسیاری از این کتاب‌ها و تقریراتشان مبتنی بر توثیق رجال کامل الزیارات است و می‌پذیرند ولی در اواخر از این نظر برگشتند چهار یا پنج قول در آنجا وجود دارد که بعضی می‌گویند آن توثیق عام است روی همه رواتش بعضی می‌گویند توثیق عام است روی روات بلا واسطه اولین کسانی که ابن قولویه از آنها نقل می‌کند بعضی‌ها می‌گویند که رواتی که در بابی وارد شده باشند که یک حدیث دارد نه چند حدیث و نظر دیگر هم بود و خود ما هم یک نظر خاصی را اتخاذ کردیم ولی به‌هرحال درمجموع در مورد علی بن حدید جواب نمی‌دهد این به لحاظ سند که از ناحیه علی بن حدید اشکال پیدا می‌کند اما به لحاظ دلالت ممکن است کسی در دلالت این هم با جامعیت آن شکل خدشه وارد بکند و بگوید این جامعیت نسبت به غیر حوزه هدایتی را نمی‌گوید چرا برای اینکه اینجا این طور دارد که به «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ حَتَّى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ» این احتیاج ظهورش همان احتیاج هدایتی است نه اینکه احتیاج مثلاً در فیزیک و شیمی هم آن مقصود باشد و لذا این یک قرینه که یحتاج بیشتر منصرف به این است بعد هم می‌گوید «لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ» همه می‌گوید که همه چیز را فرستاد تا حجت را بر همگان قطع کند این برای قطع حجت و اتمام‌حجت است که همه چیز را تبیان کرد این قطع و اتمام‌حجت بحث‌های اعتقادی و دینی و شرعی و تشریعیات است نه آن تکوینیاتی که ربطی به آن ندارد این هم از این نکته که این دو قرینه و نکته‌ای که اینجا می‌گوییم نکات جدی است و خیلی نمی‌توانیم بگوییم که این روایات ظهور دارد در جامعیت مطلقۀ‌ آن شکلی و این را قرینه بگیریم که قرآن را هم این جوری معنا بکنیم نه خود این هم قرائن در آن است و خودش مبتلا به همان دو قرینه داخلی و خارجی است و نمی‌تواند اطلاقی از این بیرون بیاید که جامعیتی دارد که همه حقایق و همه معارف را دارد چرا در بحث تشریع ظاهرش جامعیت است یعنی هر چه نیاز شرعی و نیازهای دینی است در قرآن آمده است البته این بحث جدایی است که مجدداً باید به آن بپردازیم.

## روایت دوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَهُ لِرَسُولِهِ ص وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ حَدّاً وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدّاً.»

### بررسی سندی و دلالی

این روایت از نظر سندی مشکل و ضعف دارد آن حسین بن المنذر نه توثیق خاص دارد و نه توثیق عام در محمد بن عیسی بن عبید چند نظر است یک نظر این است که معتبر نیست قول آقای ممقانی و غیره و یک نظر این است که معتبر است مثل آقای خویی و غیره و نظر دیگری که ما پذیرفتیم این است که شخص معتبر است ولی هر جا محمد بن عیسی از یونس نقل کند روایتش اشکال فنی دارد که نمی‌شود آن را پذیرفت چون یک گواهی داده محمد بن حسن بن ولید که روایات محمد بن عیسی قبول است الا ما یرویه عن یونس این را بعضی ضعف او گرفته‌اند ولی ما گفتیم که این دلالت بر ضعف او نیست همان‌طور که آقای خویی گفته است ولی بالاخره بن ولید آن را گواهی داده است فلذا این سند از جهت حسین بن المنذر به اتفاق ضعف دارد و از جهت محمد بن عیسی اختلافی است و چون اینجا از یونس نقل می‌کند ما هم از آن جهت نمی‌پذیریم و این به لحاظ سند پس این هم به لحاظ سند تام نیست از نظر دلالت هم این روایت مبتلا به بحث سابق است که اینجا دارد که «لَمْ يَدَعْ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ» این یک قید احتیاج امت در آن است و احتیاج امت انصراف دارد به احتیاجات شرعی و دینی نه مطلق حاجات آنها یک نکته‌ای هم در اینجا است که می‌گوید «إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَهُ لِرَسُولِهِ» این البته قرینه می‌شود که آن تبیانی که در آنجا می‌گوییم تبیان احتمال دوم است منتهی در حوزه شرعیات چون بعد خواهیم گفت که در حوزه شرعیات هم در قرآن که تفاصیل همه چیز نیامده در قرآن که همه احکام و تفاصیل نیامده است فلذا حتی اگر این آیات را به معنای شمول در تشریع هم بگیریم باز احتمالاً باید یک قیدی برایش بزنیم

## روایت سوم

عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَ لَا حَرَاماً إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ وَ مَا كَانَ مِنَ الدَّارِ فَهُوَ مِنَ الدَّارِ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ فَمَا سِوَاهُ وَ الْجَلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجَلْدَةِ.»

### بررسی دلالی و سندی

خداوند برای همه چیز حدی قرار داده و حلال و حرامی مشخص کرده و بیان کرده آنها را حتی خراشی که به دست کسی وارد بشود أرش آن بیان شده و یا یک شلاقی بزند و نیم شلاقی که کسی بزند دیه‌اش را مشخص کرده است پس همه چیز را بیان کرده است البته اینجا بحث این نیست که در قرآن است این تفاوتی که این با آن دو روایت دارد یک تفاوتش این است که این ربطی به قرآن ندارد و کلی است این روایت هم از نظر سندی باز ضعف دارد برای اینکه یک بحث محمد بن عیسی بن عبید در اینجاست که الکلام و سلیمان بن هارون هم توثیقش توثیق کامل الزیاراتی است که ما نپذیرفتیم فلذا سند این روایت از دو جهت مخدوش و قابل اعتماد نیست در دلالتش هم باز بحث سابق اینجا تکرار می‌شو‌د که دلالتش در اینجا روشن‌تر است که اصلاً کار به توصیفیات و حقایق عالم تکوین ندارد بلکه بیشتر و کاملاً مشخص است که در تشریع دارد بیان مس کند البته این سه روایت که تابه‌حال خواندیم جامعیت تکوین و تشریع از آن استفاده نمی‌شود حداکثر این است که مثل خود آیات قبلی بود یعنی قرائنی داشت که نمی‌شد اطلاقش را پذیرفت ولی این روایات مثل خود آیه یک نوع جامعیت تشریعی را دلالت می‌کند که البته بعد بحث می‌کنیم

## روایت چهارم

روایت چهارم روایت کوتاهی است که با سند عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ این بهترین سند این چهار روایت است گر چه از نظر محمد بن عیسی باز مشکل دارد ولی اگر آن جهتش را حل بکنیم بقیه‌اش دیگر معتبر است عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ.»

### بررسی سندی و دلالی

این روایت سندش بی ضعف نیست گر چه بهتر از بقیه است اما از نظر دلالت این مثل خود آیه قرآن است فقط تفاوتی که دارد این است که اینجا قرآن نیست سنت را هم اضافه کرده است و اما «من شیء» مقصود مطلق اشیاء است حتی اشیاء تکوین یا مقصود اشیاء مؤثر در سعادت شرعیات است این باز دو احتمالی است مثل خود آیه ما باشیم و خود این البته ذهنمان انصراف پیدا می‌کند به اشیاء مرتبط با سعادت و شرعیات و دینیات نه گزاره‌های غیر مرتبط و مسائل تکوین این هم این روایت است.

1. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 59. [↑](#footnote-ref-1)